

دوفصلنامه علمی پژوهشی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال دهم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، پیاپی ۲۰، صص ۱۷۷-۲۰۴

## دعائم‌الاسلام از ورای دیدگاه‌ها

سید مجتبی حسین نژاد\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۰۹

### چکیده

دعائم‌الاسلام نام مجموعه‌ای است حدیثی که مؤلف آن ابوحنیفه نعمان بن محمد از دانشمندان قرن چهارم است. از ویژگی‌های کتاب دعائم‌الاسلام اشمال آن بر نقل بعضی منفردات خصوصاً در حوزه فقه است که در سایر مجامع حدیثی مانند آن یافت نمی‌شود، لذا پذیرش و یا طرد روایات دعائم‌الاسلام اثر غیر قابل انکاری در فرایند استنباط احکام شرعی خواهد داشت. در اعتبار احادیث این کتاب و وثاقت مؤلف آن اختلاف نظر وجود دارد. این کتاب در نزد اکثریت صاحب‌نظران نمی‌تواند در شمار دلیل و حجت قرار گیرد، بلکه حداکثر اینکه در نزد تعدادی از آنها به عنوان مؤید شمرده می‌شود. مختار نگارنده با گامی نو، امامی و ثقه بودن مؤلف و اعتبار کتاب بر پایه وثوق به صدور احادیث آن البته با در نظر گرفتن صحت و حجیت ذاتی آن احادیث است. این مقاله بر مبنای یافته فوق به صورت مستدل و نقد و بررسی اقوال و مستندات رقیب به همراه پاسخ به اشکالات مقدر سامان یافته است.

### واژگان کلیدی

قاضی نعمان، دعائم‌الاسلام، وثوق صدوری، حجیت ذاتی

\* استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی موسسه آموزش عالی پارسا - بابلسر

mojtabahoseinnezhad4@gmail.com

**طرح مسئله**

ابوحنیفه، نعمان بن محمد از دانشمندان و بزرگان قرن چهارم است (ابن خلکان، ۱۹۷۷، ج ۵، صص ۴۱۵-۴۱۶؛ امین، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۲۲۳). وی در حکومت فاطمیون، پست‌های مهمی را بر عهده داشت. مدت ۹ سال به المهدی بالله، اولین خلیفه فاطمی خدمت کرد (شوشتری، ۱۳۷۵، ص ۷۹). در دوران القائم بامر الله، خلیفه دوم عهده‌دار قضاوت طرابلس شد و در زمان المنصور بالله خلیفه سوم، قاضی منصوب شد و بالاخره در دوران المعز لدین الله خلیفه چهارم به مقام قاضی القضاة و داعی الدعاء مصر رسید (امین، ۱۴۰۳، ج ۱۰، ص ۲۲۳).

تالیفات او به ۴۷ کتاب می‌رسد و حیطه‌های مختلف علوم دینی از قبیل فقه، تأویل، تفسیر، احادیث و... را دربر می‌گیرد. از مهمترین تالیفات وی، کتاب دعائم الاسلام است. آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، نقد نگره عدم توثیق قاضی نعمان و عدم صحت روایات دعائم الاسلام است از اینکه چگونه می‌توان گذشته از توثیق قاضی نعمان، روایات مرسله وی در دعائم الاسلام را معتبر دانست؟ برای پاسخ به این سوال، ابتدا لازم است پیشینه تحقیق و سپس اهمیت و کاربرد این بحث در فقه شیعه روشن شود. آنگاه پس از آن، باید عبارات صاحب نظران و بزرگان در این زمینه به صورت دقیق تحلیل شود.

**۱. پیشینه تحقیق**

برخی نظیر علامه مجلسی، بحرالعلوم، محدث نوری و در این اواخر آیت الله خویی و آیت الله سبحانی چنانکه در ضمن بحث روشن خواهد شد، آرای مختلفی در وثاقت و عدم وثاقت قاضی نعمان گردآوری نموده و در اعتبار یا عدم اعتبار دعائم الاسلام او نظرات متفاوتی را ارائه نمودند، ولی با این وجود به نظر می‌رسد وضعیت وی و کتاب دعائم الاسلام او با عنایت به اینکه روایات دعائم الاسلام وی، مستند تعداد زیادی از احکام شرعی قرار گرفته است، نیاز به تحقیق مستقل و جامع‌تری دارد تا پاسخی در باب علت تعارض و تقابل دیدگاه‌ها درباره این شخصیت و اعتبار دعائم الاسلام وی به دست آید.

در زمان حاضر نیز نوشته‌هایی در قالب کتاب و مقالات به چاپ رسیده‌اند، ولی تا آنجا که نگارنده جستجو نموده است، مقالاتی همچون «قاضی نعمان و مذهب او» از امیرجوان آراسته، تنها در بخشی از مقاله در رابطه با امامی بودن قاضی نعمان بحث نموده و در نهایت اسماعیلی بودن وی را ترجیح داده و به بررسی وثاقت قاضی نعمان و اعتبار کتاب دعائم الاسلام وی در نزد فقهای امامیه، پرداخته‌اند.

مقالاتی همچون «ارزش و جایگاه کتاب دعائم الاسلام در فقه شیعه» از علی اکبر کلانتری، اگرچه پس از بررسی اقوال و ادله صاحب‌نظران در رابطه با امامی بودن قاضی نعمان و ترجیح امامی بودن وی، به بررسی وثاقت و اعتبار کتاب وی پرداخته‌اند، ولی به صورت خیلی گذرا و تنها در قالب چند خط از کنار این بحث گذشته‌اند.

در حالی که نگارنده در این تحقیق، با گامی نو گذشته از اثبات امامی بودن قاضی نعمان، به صورت تحلیلی به وثاقت و اعتبار روایات کتاب دعائم الاسلام می‌پردازد. لازم به ذکر است، از آنجایی نگارنده هم رای با محدث نوری بوده و گذشته از امامی بودن و وثاقت قاضی نعمان، روایات دعائم الاسلام وی را نیز معتبر می‌داند، در این تحقیق بیش از هر چیزی سخنان محدث نوری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سعی و تلاش وی، در نقد و بررسی اقوال و مستندات رقیب و پاسخ به اشکالات مقدر می‌باشد.

## ۲. اهمیت و کاربرد تحقیق

با توجه به اینکه از قاضی نعمان در دعائم الاسلام، روایات بسیاری در فقه شیعه به چشم می‌خورد، اهمیت تحلیل شخصیت رجالی او و اعتبار دعائم الاسلام وی، بیش از هر چیزی در علم فقه روشن می‌شود. پذیرش یا عدم پذیرش روایات منقول از دعائم الاسلام در مواضع متعددی از مسائل فقهی آثار و تبعات مهمی را می‌تواند به همراه داشته باشد. از باب مثال به چند نمونه در برخی از مسائل فقهی اشاره می‌کنیم:

**نمونه اول:** شیخ انصاری قبل از ورود به بحث مکاسب محرمه، روایتی از دعائم الاسلام را در ضمن روایاتی که به عنوان ضابطه و قاعده مکاسب از حیث حلیت و

حرمت تلقی می‌شود، می‌آورد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۳). مضمون این روایت که مشتمل بر ضوابط معامله حلال و حرام است، چنین می‌باشد:

«إِنَّ الْحَلَالَ مِنَ الْبَيْعِ كُلِّ مَا كَانَ حَلَالًا مِنَ الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ تَمَّا هُوَ قَوَامٌ لِلنَّاسِ وَبِإِباحِ لَهُمُ الْإِنْتِفَاعِ، وَ مَا كَانَ مَحْزَمًا أَصْلَهُ مِنْهُيَّا عَنْهُ لَمْ يَجْزِ بَيْعُهُ وَلَا شِرَاؤُهُ» (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۸)؛ بیع حلال عبارتست از هر بیع مأكول و مشروب و غیر این دو که قوام و بقاء مردم وابسته به آن بوده و انتفاع و بهره‌مندشدنشان از آن مباح باشد و آنچه اصلش منهی عنه بوده، فروش و خرید آن جایز نیست.»

**نمونه دوم:** در باب رهن در مسئله اشتراط قبض در رهن، گروهی از فقها از جمله سید محمد اصفهانی و اراکی، پس از اینکه دلالت آیه «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةً» (البقره: ۲۸۳) را بر اشتراط قبض در رهن نپذیرفته‌اند، تنها مدرک این مسئله را، روایتی از دعائم الاسلام (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۸۲) دانسته‌اند (اراکي، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۰۰).

**نمونه سوم:** در باب طهارت در مسئله استنجاء، مشهور معتقدند که در میان طعام، تنها استنجاء به واسطه نان حرام است، در حالی که گروهی از فقها با استدلال به روایتی از دعائم الاسلام (قاضی نعمان مغربی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۸۷)، استنجاء به واسطه هر طعامی را حرام دانسته‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۴۴).

### ۳. قاضی نعمان و دعائم الاسلام در میان صاحب نظران

در منابع کهن رجالی همچون رجال نجاشی و رجال طوسی، نامی از قاضی نعمان و کتاب دعائم الاسلام وی، به میان آورده نشد. همچنین در مصادر ثانوی علم رجال نیز همچون فهرست شیخ منتجب‌الدین، رجال علامه و ابن داود نیز نامی از قاضی نعمان و آثارش به چشم نمی‌خورد. تنها در این میان ابن شهر آشوب در معالم‌العلمای خود که تکمله‌ای بر فهرست شیخ طوسی است (۱۳۸۰، ص ۲)، قاضی نعمان را امامی ندانسته و نیز تصریح به وثاقت وی نمی‌کند. همچنین کتاب‌های او را نام نمی‌برد، ولی در عین حال آنها را حسن می‌داند (همان، ص ۱۲۶). ولی با تتبع در عبارات بزرگان رجالی و فقهای پس از این دوره‌ها، در مجموع می‌توان به سه قول در این زمینه دست یافت؛

**قول اول:** گروهی از علما و بزرگان شیعه مانند: قاضی شوشتری (۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۳۸)، کاظمی (بی تا، صص ۶۵-۶۶)، علامه مجلسی (۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹)، مامقانی (۱۳۵۲، ج ۳، ص ۲۷۲)، محدث نوری (۱۴۱۷، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۶۰)، آقابزرگ تهرانی (۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۲۴؛ ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۶۱) و سید بحر العلوم (۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۴-۵) مؤلف این کتاب را شیعه دوازده امامی می دانند که در دوران خود تقیه می کرده و عقاید حقه را مخفیانه در بخش های مختلف کتاب خود آورده و اکثر روایات این کتاب را نیز موافق با روایات دیگر روات شیعه می دانند.

البته این گروه غیر تعداد محدودی از آنها همچون محدث نوری (۱۴۱۷، ج ۱، صص ۱۶۰-۱۲۸) و آیت الله اراکی (۱۴۲۱، ج ۱، صص ۴۰۰)، تصریح به وثاقت قاضی نعمان نکرده اند و تنها آن را امامی ممدوح دانستند.

لازم به ذکر است، با وجود مدح هایی که از ناحیه گروه اول آورده شده است و شمرده شدن قاضی نعمان از راویان امامی و از بزرگان و دانشمندان شیعه در نزد آنها، با این حال احادیث دعائم الاسلام وی از منظر تعدادی از این گروه چون: مجلسی دوم (۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹) و بحرانی (۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۵۱) تنها نقش موید را دارا می باشند. بر حسب ظاهر به نظر می رسد دلیل این دسته، ارسال سند روایات دعائم الاسلام است. ولی تعدادی از بزرگان این گروه نیز همچون مامقانی (۱۳۱۶، ج ۱، ص ۱۴۴)، بحر العلوم (۱۴۰۵، ج ۴، صص ۱۴-۵؛ ۱۴۲۳، ص ۳۶۱)، شیخ الشریعه نمازی اصفهانی (۱۴۱۰، ص ۳۰) و محدث نوری (۱۴۱۷، ج ۱، صص ۱۲۸-۱۶۰) احادیث این کتاب را نیز معتبر دانستند.

**قول دوم:** گروهی همچون ابن شهر آشوب مازندرانی، مؤلف آن را شیعه نمی دانند، همچنین تصریح به وثاقت وی نمی کنند، ولی کتاب وی را کتاب خوبی می دانند. ابن شهر آشوب در این مورد نگاشته است: «قاضی نعمان بن محمد امامی نبود ولی کتاب های او نیکو و خوب است» (۱۳۸۰، ص ۱۲۶).

علاوه بر ابن شهر آشوب، تعدادی از بزرگان رجالی نیز همچون محقق اردبیلی (بی تا، ج ۲، ص ۲۹۵)، تفرشی (۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۷)، ابوعلی حائری (۱۴۱۶، ج ۶، ص ۲۸۶) در شرح حال قاضی نعمان تنها به ذکر عبارت ابن شهر آشوب در معالم العلماء

بسندۀ نموده‌اند که ظاهراً مقتضی هم‌رای بودن آنها با ابن‌شهر آشوب در امامی نبودن قاضی نعمان و نیکو بودن کتاب وی و اعتبار آن است.

**قول سوم:** گروهی نیز نه کتاب را معتبر می‌دانند و نه مؤلف آن را. تعدادی از این گروه همچون صاحب‌جواهر (۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۴۸) و از فقهای معاصر، آیت‌الله خویی (بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۶۹)، سید حسن موسوی بجنوردی (۱۴۱۹، ج ۴، ص ۳۰۶) و سبحانی (۱۴۲۴، ص ۲۹) نه تنها امامی بودن قاضی نعمان برای آنها احراز نشد، وثاقت وی نیز برای آنها ثابت نشد و احادیث وی را نیز حجت ندانستند. گروهی نیز همچون موسوی حائری (۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۹۹) مؤلف آن را امامی می‌دانند، منتها در عین حال وی را موثق ندانسته و احادیثش را نیز حجت ندانستند.

#### ۴. نقد و بررسی

در تحلیل و بررسی این سه دیدگاه ابتدا لازم است، امامی بودن قاضی نعمان، سپس احراز وثاقت وی و آنگاه پس از آن به اثبات اعتبار و حجیت روایات دعائم الاسلام بپردازیم.

#### ۴-۱. امامی بودن قاضی نعمان

بر حسب ظاهر مستند قائلین به امامی بودن قاضی نعمان، سخن ابن‌خلکان (۱۹۷۷، ج ۵، ص ۴۱۵) از بزرگان قرن هفتم است. چنانکه شیخ حر عاملی در امل‌الأمّل (بی‌تا، ج ۲، ص ۵۳۸) و علامه مجلسی در بحارالانوار (۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹) متذکر این نکته می‌شوند. ولی باید در نظر داشت که پذیرفتن سخنان ابن‌خلکان که یک تراجم‌نویس شافعی است با توجه به قرار گرفتن سخنان ابن‌شهر آشوب در معالم‌العلماء - که از مصادر ثانوی علم رجال و تتمه بر فهرست شیخ طوسی است - در برابر آن مبنی بر امامی نبودن قاضی نعمان، قدری مشکل است، لذا در این هنگام بهتر است که با قطع نظر از عبارات آنها، متون و احادیث دعائم‌الاسلام محور کار قرار گیرد.

مهم‌ترین مستند قائلین به امامی نبودن قاضی نعمان بر حسب ظاهر، عدم روایت وی از ائمه بعد از امام صادق (ع) است (افندی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۸). منتها با جستجو در

عبارات دعائم الاسلام، پذیرفتن این مطلب با توجه به دلائلی همچون دلائل ذیل، به راحتی ممکن نیست؛

۴-۱. قاضی نعمان از ائمه بعد از امام صادق(ع) روایت نقل کرده است. محدث نوری در این مورد سه شاهد می آورد که عبارتند از:

**شاهد اول:** قاضی نعمان در کتاب وصایا از طریق ابن ابی عمیر از امام جواد(ع) روایت کرده است (قاضی نعمان مغربی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۶۰). بدون شک مراد از ابی جعفر به قرینه ابن ابی عمیر، ابی جعفر ثانی یعنی امام جواد(ع) است؛ زیرا محمد بن ابی عمیر که از مشایخ الثقات است، به طور قطع امام باقر(ع) را درک نکرده است (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۳)، بلکه ابن ابی عمیر به درک ۳ تن از ائمه شیعه(ع) یعنی امام کاظم(ع) و امام رضا(ع) و امام جواد(ع) نائل شد (مفید ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸۶؛ طوسی، بی تا، ۲۶۷؛ نجاشی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۰۴).

به طوری که هیچ یک از رجال شناسان وی را حتی از اصحاب امام صادق(ع) به شمار نیاورده اند، بلکه احادیث وی با یک یا دو واسطه از امام صادق(ع) نقل می شود (اردبیلی، بی تا: ج ۲، ص ۵۰؛ مامقانی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۶۳). بر این اساس محمد بن ابی عمیر حتی امام صادق(ع) را درک نکرده و در شمار اصحاب وی قرار نگرفت، لذا چگونه می تواند امام باقر(ع) را درک کرده و از وی نقل روایت کند.

**اشکال:** آیت الله خویی معتقد است که عنوان محمد بن ابی عمیر مشترک بین دو راوی است؛ یکی از آن دو همان راوی معروفی است که از مشایخ الثقات است و دیگری تنها از اصحاب صادق(ع) بوده که وفات وی در زمان امام کاظم(ع) بوده است (خویی، بی تا، ج ۱۴، ص ۲۸۴). لذا شاهد آورده شده توسط محدث نوری، تنها زمانی می تواند صحیح باشد که مراد از محمد بن ابی عمیر، همان راوی معروفی که از مشایخ است، باشد در حالی که این مطلب ثابت نشد، بلکه بر حسب ظاهر با توجه به انصراف ابی جعفر به امام محمد باقر(ع)، مراد از آن محمد بن ابی عمیری است که از اصحاب صادق(ع) است. حداقل اینکه احتمال آن وجود دارد و با وجود احتمال، از جهت وجود اجمال و تردد نمی توان به آن روایت استدلال نمود (همان، ج ۱۹، ص ۱۶۹).

**جواب:** روی آوردن به این مناقشه خصوصاً با در نظر گرفتن مبانی رجالی آیت‌الله خوئی مشکل است؛ زیرا در علم رجال اگر عنوانی مشترک بین چند راوی باشد و قرینه معینه هم نباشد، منصرف به راوی معروف به آن عنوان است. چنانکه آیت‌الله خوئی نیز معتقد به این مبنا بوده و در مواضع بسیاری از شرح حال راویان همچون ابویصیر (همان، ج ۲۰، ص ۷۵) از این مبنا استفاده کرده است.

بر این اساس مراد از محمد بن ابی عمیر، بی‌شک از باب شهرت منصرف به راوی معروفی است که از مشایخ الثقات است، چراکه تنها این راوی مشهور به محمد بن ابی عمیر بوده و در منابع رجالی از وی یاد شده، در حالی که محمد بن ابی عمیری که از اصحاب امام صادق (ع) است، شرح حال وی در بیشتر منابع رجالی ذکر نشده است. لذا از آنجایی که محمد بن ابی عمیر از جهت کثرت استعمال، منصرف به محمد بن ابی عمیر معروف است، و کثرت استعمال نیز می‌تواند منشا ظهور انصراف مستقر شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۲؛ جزائری، ۱۴۱۵، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۴؛ موسوی حائری، بی‌تا، ص ۲۴۰)، در مجموع می‌توان گفت که مراد از محمد بن ابی عمیر، محمد بن ابی عمیر معروفی است که از مشایخ الثقات شمرده می‌شود.

ولی با تمامی تفصیلات مزبور، در دعائم‌الاسلام نسخه امروزی، به جای ابن ابی عمیر، حکم بن عتیبه کندی ضبط شده است (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۰). حکم بن عتیبه کندی نیز که از راویان زیدی بتری است، برخی وی را از اصحاب امام حسن مجتبی (ع)، امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) شمرده و برخی دیگر او را در شمار اصحاب امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) و امام صادق (ع) قرار داده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۶۰؛ طوسی، ۱۴۲۷، صص ۱۳۱ و ۱۸۴ و ۱۱۲؛ برقی، ۱۳۸۳، ص ۹).

**شاهد دوم:** قاضی نعمان از طریق حذیفه بن منصور از اسماعیل بن جابر از «اباالحسن» - امام رضا (ع) - نقل کرده است (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۳).

**اشکال:** آیت‌الله خوئی در مورد این روایت نگاشته است: در این روایت قرینه‌ای مبنی بر اینکه مراد از ابی‌الحسن، امام رضا (ع) باشد، نیست؛ زیرا احتمال دارد مراد از ابی‌الحسن، امیرالمومنین (ع) باشد، چرا که اسماعیل بن جابر از اصحاب امام محمد باقر (ع) است و همان‌طوری که سوال وی از امیرالمومنین (ع) به خاطر موخر بودن زمان وی از



آن حضرت، بعید است، همچنین سوال وی از امام رضا(ع) نیز به خاطر موخر بودن زمان آن حضرت از وی بعید می‌باشد، لذا روایت فی‌نفسه دچار مشکل است(خویی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۷۰).

**جواب:** پذیرفتن این سخن قدری مشکل است؛ از جهت اینکه آنچه در منابع رجالی ضبط شده است، آن است که اسماعیل بن جابر جعفی از اصحاب امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است که از آن دو بزرگوار روایت نقل کرده است(نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۲؛ طوسی، ۱۴۲۷، ص ۳۳۱؛ برقی، ۱۳۸۳، ص ۲۸؛ حلی، ۱۳۸۱، ص ۸). وی حتی بنابر نقل خود آیت‌الله خویی همچنین امام کاظم(ع) را نیز درک کرده است، منتها روایت وی از آن امام بزرگوار ثابت نشد، ولی احتمال روایت وی برده می‌شود(خویی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۹).

بر این اساس از آنجایی که احتمال روایت وی از امام کاظم(ع) داده شده است، چندان بعید نیست که احتمال روایت از امام رضا(ع) نیز داده شود حداقل اینکه ابعدیت از واقع در این فرض، از فرض روایت علی بن مهزیار از امیرالمومنین(ع) با در نظر گرفتن طبقه علی بن مهزیار و نزدیکتر بودن عصر وی به امام رضا(ع)، به مراتب کمتر است. لذا علی‌القاعده مراد از ابی‌الحسن، امام رضا(ع) است. در عین حال، این روایت در نسخه امروزی دعائم موجود نیست و نمی‌توان به آن استناد جست.

**شاهد سوم:** قاضی نعمان در دعائم الاسلام در کتاب الوقوف روایتی را به نحو ارسال از ابی جعفر(ع) نقل کرده است(۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۴۴) که عین آن روایت در کتاب‌های کافی(۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۶)، من لایحضره الفقیه(۱۴۱۳، ج ۴، ص ۱۷۸) و تهذیب(۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۳۰)، به طریق علی بن مهزیار از امام جواد(ع) نقل شده است. علی بن مهزیار نیز بدون شک از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع) است به طوری که ائمه قبل از این دو را درک نکرده است(نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۳)، در نتیجه با در نظر گرفتن سند این سه کتاب می‌توان نتیجه گرفت که مراد از ابی جعفر(ع) در نقل دعائم الاسلام، ابی جعفر ثانی یعنی امام جواد(ع) است و قاضی نعمان از باب تقیه، از کنیه مشترک بین امام باقر(ع) و امام جواد(ع) استفاده کرده است.

گذشته از محدث نوری، بعضی از معاصرین او نیز همچون شیخ الشریعه نمازی اصفهانی به این شاهد تمسک جستند (نمازی، ۱۴۱۰، ص ۳۰). البته لازم به ذکر است این روایت در دعائم الاسلام در چاپ امروزی در کتاب العطايا نگاشته شده است نه کتاب الوقوف.

**اشکال:** ممکن است گفته شود این روایت در سه کتاب کافی، من لایحضره الفقیه و تهذیب، به قرینه روایت دعائم الاسلام، به نحو مرسل از ناحیه علی بن مهزیار نقل شده است، لذا مراد از ابی جعفر، امام باقر (ع) است (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱۶، ص ۵۲۸۲).  
**جواب:** به نظر می رسد که پذیرفتن این ادعا صحیح نباشد زیرا نقل حدیث به نحو ارسال به دلیل قطع شدن سلسله اسناد از اسباب تضعیف آن حدیث شمرده شده و باعث قرار گرفتن این حدیث در زمره احادیث ضعیف می شود. در حالی که بسیاری از فقها (حلی، ۱۴۱۳، ج ۶، ص ۲۸۸؛ حلی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۹۲؛ مجلسی اول، ۱۴۰۶: ج ۱۱، ص ۱۵۶؛ مجلسی دوم، ۱۴۰۴: ج ۲۳، ص ۶۰) طریق روایت مزبور را صحیح دانستند و این تنها در صورتی است که مراد از عنوان ابی جعفر (ع)، امام باقر (ع) نباشد، بلکه مراد از آن امام جواد (ع) باشد تا اینکه حدیث مزبور مسند تلقی شود. حتی بعضی از فقها همچون شیخ حر عاملی (۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۱۸۸) در نقل این روایت واژه «الثانی» را نیز در این روایت به «ابی جعفر (ع)» افزودند. از نظر نگارنده این شاهد مورد تایید می باشد؛ بر این اساس از میان شواهد مذکور، تنها شاهد سوم پذیرفته شود.

۴-۱-۲. حتی اگر بپذیریم که قاضی نعمان از ائمه پس از امام صادق (ع) روایت نقل نمی کند، باز هم صرف عدم نقل روایت از ائمه بعد از امام صادق (ع) نمی تواند دلیلی بر اسماعیلی بودن قاضی نعمان شود، بلکه به میان نیاوردن نامی از شخص اسماعیل یا فرزند وی محمد، حتی در مقام اثبات امامت و رد مقالات عامه، می تواند اسماعیلی بودن وی را منتفی سازد (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۵). گذشته از اینکه به طور معمول خلفای فاطمی و قضات گماشته شده از طرف آنها، نسب خود را به محمد بن - اسماعیل می رساندند (داعی حسنی، بی تا، ص ۱۸۱)، در حالی که اثری از این انتساب در دعائم الاسلام به چشم نمی خورد (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۵).

**اشکال:** آیت الله خوئی استدلال فوق از محدث نوری را نمی‌پذیرد و در مقام مناقشه بر آن معتقد است که به میان نیاوردن نام اسماعیل و پسرش، کاشف از امامی بودن قاضی نعمان نیست، چرا که حقیقت عقیده اسماعیلیه به دست ما نرسیده است و اسماعیلیان با توجه به فراز و نشیب‌هایی که در سیر تکامل فرقه خود داشته اند، طبیعتاً دارای اختلاف نظرهایی بوده‌اند، لذا با روشن نشدن حقیقت این فرقه برای ما، نمی‌توان از ذکر نکردن نام اسماعیل و پسرش، امامیه بودن وی را استنتاج نمود.

**پاسخ:** اگرچه ذکر نکردن نامی از خلفای فاطمیون ممکن است طبیعی به نظر رسد و به تبع آن استدلال به نرساندن نسب به خلفای فاطمی، کاشف از امامی بودن قاضی نعمان نباشد. ولی پذیرفتن این مطلب در ذکر نکردن نام اسماعیل و فرزندان وی، به راحتی ممکن نیست، زیرا تالیف کتابی چون دعائم الاسلام که به دستور خلفای فاطمی به عنوان مرجع و منبع شریعت اسماعیلیه، توسط قاضی نعمان تالیف شده است، طبیعتاً مقتضی آن است که عقاید انحصاری اسماعیلیه در رابطه با امامت یعنی یاد نمودن نامی از اسماعیل که به عنوان وجه امتیاز این فرقه از سایر فرق شمرده می‌شود، در این کتاب، خصوصاً در بحث‌هایی نظیر اثبات امامت و یا در مقام دعا آورده شود، چرا که این یاد نمودن، مقتضای مرجع بودن این کتاب برای اسماعیلیه است.

به عبارت دیگر، اگرچه حقیقت فرقه اسماعیلیه به قدر کافی روشن نیست، ولی بودن اسماعیل به عنوان امام هفتم، قدر متیقن از عقائد اسماعیلیه و از نشانه های انحصاری این فرقه دانسته می‌شود. از طرفی مرجع بودن این کتاب مقتضی بیان مطالبی است که وجه امتیاز این فرقه از سایر فرق است و مهمترین وجه امتیاز این فرقه از فرقه‌های دیگر، امامت اسماعیل است، لذا می‌توان از ذکر نکردن نام اسماعیل خصوصاً در بخش های حساسی چون اثبات امامت و ادعیه، عدم تمایل قاضی نعمان به مذهب اسماعیلیه را استنتاج نمود.

۴-۱-۳. با مراجعه به سخنان بزرگانی همچون علامه مجلسی (۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹) و بحر العلوم (۱۴۰۵، ج ۴، صص ۱۴-۵؛ ۱۴۲۳، ص ۳۶۰)، روشن می‌شود که قاضی نعمان در پوشش تقیه حق را اظهار کرده است؛ زیرا وی در این کتاب به کفر باطنیه فتوی داده

و مطالبی را آورده است که با عقاید غلو آمیز اسماعیلیه سازگاری ندارد. (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۳۵) گذشته از اینکه از قواعد و اصطلاحات و رموز و اشارات خاص آنها نیز استفاده نکرده است. (همان، ص ۱۴۰)

البته پذیرفتن قسمت اول از استدلال محدث نوری براحتمی ممکن نیست؛ زیرا باطنیه تنها گروهی از اسماعیلیه تلقی می‌شوند و این طور نیست که تمامی اسماعیلی‌ها باطنی باشند، لذا فتوای به کفر باطنیه نمی‌تواند کاشف از اسماعیلی نبودن قاضی نعمان باشد. اما قسمت دوم از استدلال، به نظر می‌رسد که این استدلال پذیرفته شود؛ زیرا چنانچه در استدلال دوم گذشت، مرجع بودن کتاب دعائم الاسلام، مقتضی بیان وجه امتیاز این فرقه از فرقه‌های دیگر است و از واضحات است که به کار بردن قواعد و اصطلاحات و رموز و اشارات خاص اسماعیلیان، از مهمترین امتیازات فرقه اسماعیلیه و به عنوان قدر متیقن از این فرقه در میان سایر فرقه‌ها شمرده می‌شود.

۴-۱-۴. قیاس آن دو با یکدیگر می‌توان مطمئن شد که اکثریت احادیث دعائم الاسلام از جعفریات گرفته شده است. از طرفی سند کتاب جعفریات به امام موسی کاظم (ع) منتهی می‌شود، زیرا در رجال طوسی در ترجمه محمدبن محمدبن اشعث کوفی صاحب جعفریات، نگاشته شده است که وی از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از پدرش اسماعیل بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر (ع)، حدیث نقل می‌کند (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۴۴۲). منتهی شدن سند به امام موسی کاظم، کاشف از اسماعیلی نبودن قاضی نعمان است (اراکي، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۹۵).

**اشکال:** در صورتی که اگر تنها ملاک قضاوت درباره قاضی نعمان همان کتاب دعائم الاسلام باشد، در این صورت توجیحات فوق مبنی بر امامی بودن قاضی نعمان پذیرفته می‌شود. ولی باید در نظر داشت قاضی در کتاب «تاویل الدعائم»، تمام احکام و تعالیم «دعائم الاسلام» را طبق معتقدات اسماعیلیه تاویل نموده است، لذا اگر ثابت شود که «تاویل الدعائم» از تالیفات قاضی نعمان است، دیگر جایی به تحقیقات و توجیحات میرزای نوری و دیگران مبنی بر امامی بودن قاضی نعمان باقی نمی‌ماند (محمدی ری شهری و برنجکار، ۱۴۳۱، ج ۴، ص ۳۴).

**جواب:** مناقشه فوق اعم از مدعی است و صرف تالیف تاویل دعائم الاسلام توسط قاضی نعمان نمی‌تواند کاشف از اسماعیلی بودن وی باشد؛ زیرا از واضحات است زمانی که قاضی نعمان دعائم الاسلام را بنابر درخواست خلفای فاطمی و به اصرار و پیگیری آنها تالیف نموده باشد؛ از باب تقیه خصوصاً با دارا بودن منصب قاضی القضاة در این مقطع از زمان، چاره‌ای نداشت که تاویل و باطن آن را نیز که از ضروریات فرقه اسماعیلیه است، به طریق اسماعیلیه تالیف کند. به طوری که وی در این کتاب این تلقی که ظاهر و باطن مانند روح و جسم هستند، جداسازی آن دو و عمل به یکی از دیگری را ناپسند می‌خواند.

بر این اساس تقیه، بدون شک طبیعتاً پس از تالیف دعائم الاسلام که به حسب ظاهر از منظر خلفای فاطمی تبیین شریعت اسماعیلیه است، کتاب دیگر را در بطون این شریعت می‌طلبید. خلاصه اینکه تالیف تاویل دعائم الاسلام و نیز تالیف کتب دیگری همچون شرح الاخبار که در آن عباراتی (۱۴۱۴، ج ۱، صص ۳۲ و ۸۷ و ۳۱ و ج ۳، صص ۳۶۴ و ۳۶۳) از جهت منافات داشتن با مذهب امامیه، حاکی از اسماعیلی بودن قاضی نعمان است، با احتساب قرائن بیان شده در کتاب دعائم الاسلام مبنی بر امامی بودن قاضی نعمان، مقتضای طبیعت تقیه است. مهم آن است که وی در پوشش این تقیه همانطوری که گذشت، در عبارات دعائم و حتی در بعضی از کتب دیگر همچون «الارجوزة المختارة» (قاضی نعمان مغربی، بی تا، ص ۱۹۲) توانسته حق را اظهار کند.

بر این اساس با توجه به مطالب فوق می‌توان قاضی نعمان را امامی دانست. چنانچه علامه مامقانی بر ابن شهر آشوب که قاضی نعمان را امامی نمی‌داند، خرده گرفته و این‌گونه استدلال می‌کند: قاضی نعمان امامی است؛ زیرا کتاب در اثبات امامت و فضایل اهل بیت نوشته است و معنا ندارد کسی امامی نباشد، اما درباره اثبات امامت و فضایل اهل بیت (ع) و در رد مخالفان آنها کتاب بنویسد (مامقانی، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۳۷۳).

#### ۴-۲. وثاقت قاضی نعمان

یکی از توثیقات خاص، سعی مستنبط برای جمع کردن قرائن دال بر وثاقت است، به این معنا گاهی ممکن است در مورد یک راوی، هیچ تضعیف و توثیق خاصی وجود نداشته باشد، منتها مجموع شواهد باعث اطمینان به توثیق و یا تضعیف آن راوی شود (سبحانی، ۱۴۲۵، ص ۱۵۷). همان طوری که برخی از بزرگان معاصر همچون امام خمینی از این راه، برای اثبات وثاقت شش تن از رواات؛ یعنی محمد بن اسماعیل نیشابوری، سهل بن زیاد، ابراهیم بن هاشم قمی، زبیری، نوفلی و سکونی استفاده نموده است (همان، ۱۳۷۶، ج ۱، صص ۴۵-۴۶ و ۴۶ و ۴۷ و ج ۲، صص ۱۶؛ موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷۶).

در بحث مسئله مزبور نیز گروهی از بزرگان از جمله آیت الله اراکی (۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۹۹)، با استناد به یک سری از شواهد و قرائن مطرح شده در خاتمه المستدرک، از مجموع آنها وثاقت قاضی نعمان را استنتاج نموده‌اند. این شواهد و قرائن عبارتند از:

**قرینه اول:** دعائم الاسلام با نظم و شگرد خاصی به صورت دقیق در فقه امامیه و فروع آن با استناد به احادیث اهل بیت (ع) تدوین شده است به طوری که با تعمق در دعائم و شرح الاخبار می‌توان کثرت فضل و ورع و اخلاص و ولایت مداری قاضی نعمان به ائمه (ع) را احراز نمود. همچنین با تفحص در تاریخ روشن می‌شود که در عصر قدما، کمتر کتابی است که مانند دعائم و شرح الاخبار وی در مسائل امامت و شروط و ویژگی‌های آن و فضائل ائمه معصومین (ع) و وصایای آن بزرگواران و همچنین در رابطه با شرح عدم جواز اخذ احکام دینیه از غیر ائمه، وجود داشته باشد (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۸).

**قرینه دوم:** یکی از تالیفات درج شده در فهرست مصنفات کراچکی، مختصر دعائم الاسلام است. محدث نوری و آیت الله اراکی معتقدند که دعائم الاسلام قاضی نعمان در اختیار کراچکی بوده و او آن را مختصر کرده است. بدون شک اگرچه تاریخ ولادت کراچکی روشن نیست، منتها تاریخ وفات وی ۴۴۹ق بوده و در زمره شاگردان فقهای بزرگوارانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی به شمار

می‌رفت (حر عاملی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۷، اردبیلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۶؛ بهبهانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۳۷۱).

لذا کراجکی حدود یک قرن قبل از ابن شهر آشوب بوده است و به تبع آن ابن شهر آشوب اولین فردی نیست که از این کتاب نام برده است، بلکه این کتاب مورد استناد و اعتبار کراجکی که از فقهای بزرگ شیعه می‌باشد، بوده است که این خود می‌تواند حاکی از جلالت قدر و منزلت قاضی نعمان در نزد کراجکی باشد (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۵۰؛ اراکی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۹۹). توضیح اینکه بدون شک اختصار یک اثر روایی توسط شخص ثقه، مستلزم نقل کثیر ثقه از صاحب آن اثر روایی است. از طرفی کثرت نقل ثقه از راوی می‌تواند دلالت بر وثاقت مروی عنه داشته باشد (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۴۳۷؛ موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۳۸). چرا که اگر کثرت نقل از فردی نشانه وثاقت او نباشد، چنین نقلی لغو و بی فائده است و از انسان حکیم سر نمی‌زند.

نیز راویان ثقه جلیل با توجه به اینکه کثرت نقل از ضعفا از اسباب ضعف شمرده می‌شد، در نقل از ضعفا احتیاط می‌کردند (سبحانی، ۱۴۲۵، ص ۳۴۷). به طوری که بعضی از فقها همچون امام خمینی معتقدند که با این طریق نه تنها به وثاقت راوی می‌توان پی برد، بلکه می‌توان به راویانی که در رجال تضعیف شده‌اند، نیز اعتماد کرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۹).

بر این اساس اختصار دعائم الاسلام توسط کراجکی که از راویان ثقه جلیل القدر است (منتجب‌الدین، ۱۳۶۶، ص ۱۰۰؛ حر عاملی، بی تا، ج ۲، ص ۲۸۷)، مقتضی نقل کثیر کراجکی از صاحب دعائم الاسلام است و نقل کثیر ثقه از صاحب دعائم الاسلام می‌تواند دلالت بر بر وثاقت مروی عنه یعنی قاضی نعمان نماید.

**قرینه سوم:** بسیاری از دانشمندان بزرگ همچون امیر مختار مسیحی صاحب تاریخ مصر (ابن خلکان، ۱۹۷۷، ج ۵، ص ۴۱۶)، ابن دولاق (همان، ص ۴۱۵)، ابن خلکان (همان) و ابن حجر عسقلانی (۱۹۷۱، ج ۶، ص ۱۶۷) وی را ستوده و معتقدند که قاضی نعمان اهل علم، فقه و دین بود و در بزرگی به مرتبه‌ای رسید که مزیدی بر آن متصور نبود. همچنین در مراتب فقهیه نیز از افاضل و بر همگان فایق بود و بر کل اختلاف اقوال فقها عالم

بود. آیت‌الله اراکی با در نظر گرفتن شواهد فوق، وثاقت قاضی نعمان را استنتاج نموده و در پایان نگاشته است: «و الحاصل أنه داخل في الموثقين المعتمدين من أفاضل العلماء الاثنا عشرية» (۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۰۰).

**اشکال:** ممکن است گفته شود، هر چند آیت‌الله اراکی با در نظر گرفتن شواهدی که بیان شد، وثاقت قاضی نعمان را احراز نمود، منتها اگر قاضی نعمان فرد موثقی است پس چرا توسط قدمای از رجالیون توثیق نشد؟

**جواب:** صرف عدم توثیق قاضی نعمان توسط قدمای از رجالیون، نمی‌تواند موجب عدم وثاقت وی شود؛ زیرا چه بسا اینکه بزرگان رجالی، بسیاری از راویان نام آور شیعه را همچون جعفر بن أحمد قمی، فرات بن ابراهیم کوفی صاحب التفسیر، محمد بن علی بن ابراهیم صاحب العلل و حسن بن اَبی الحسن دیلمی صاحب إرشاد القلوب، به خاطر عللی همچون غفلت یا عدم اطلاع و یا عجله، مهمل گذاشته‌اند (نوری، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۴۹؛ اراکی، ۱۴۲۱، ج ۱، صص ۳۹۹-۳۹۸).

#### ۴-۳. اعتبار دعائم الاسلام

اگرچه مهمترین دلیل بر عدم قبول احادیث قاضی نعمان، امامی نبودن وی است (افندی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۸)، منتها صرف امامی بودن وی نمی‌تواند موجب اعتبار احادیث وی شود، همان‌طوری که اثبات وثاقت وی نیز کاشف از صحت روایات او نمی‌باشد؛ زیرا در اثبات صحت روایت، مهم اثبات وثاقت قاضی نعمان نیست، بلکه باید وثوق به صدور روایات وی از معصوم ایجاد شود، چرا که معیار قبول روایت، وثوق به صدور روایت از معصوم است، از جهت اینکه مقتضای بنای عقلا آن است که در عمل کردن به خبر، حتما باید صدور آن از معصوم (ع) قطعی باشد و وثاقت راوی تنها به عنوان مقدمه برای چنین اطمینانی لحاظ می‌شود.

لذا چه بسا اینکه روایتی ممکن است راوی آن فرد ضعیفی باشد، منتها با تکیه به یک سری از قرائن، وثوق به صدور آن از معصوم (ع) ایجاد شود. با در نظر گرفتن این مبنا همان‌طوری که روشن است، حتی امامی بودن راوی نیز در پذیرش روایات وی شرط نیست، بلکه مهم حصول وثوق به صدور روایت است (موسوی خمینی، ۱۳۷۶،



ج ۳، ص ۲۹۱؛ سبحانی، بی تا، صص ۶۱-۶۰). با حفظ این مطلب، با توجه به قرائنی که بیان شد، علاوه بر اثبات وثاقت قاضی نعمان و جلالت قدر و منزلتش، می توان وثوق به صدور روایات دعائم الاسلام از معصوم (ع) نمود. نیز از نظر نگارنده علاوه بر این قرائن، قرائن دیگری را نیز می توان به آن افزود که عبارتند از:

**قرینه اول:** همان طوری که گذشت ابن شهر آشوب و به تبع وی بزرگانی همچون محقق اردبیلی، بهبهانی و تفرشی گرچه قاضی نعمان را امامی نداشتند، متنها با آوردن جمله حالیه «و کتبه حسان» (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶) پس از آن، در عین حال کتاب هایش را نیکو و حسن دانستند.

**قرینه دوم:** اکثریت احادیث دعائم الاسلام همان طوری که در کلام مجلسی گذشت، در کتب مشهور شیعه آمده است (مجلسی دوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹).

**قرینه سوم:** قاضی نعمان علاوه بر مدح های بلیغی که از ناحیه ابن خلکان و امیرمختار مسبحی و دیگر بزرگان عامه شد، چنانچه گذشت، از ناحیه بزرگان رجالی شیعه همچون علامه مجلسی (۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۹) و بحرالعلوم (۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۷۵) و مامقانی (۱۳۱۶، ج ۱، ص ۱۴۴) نیز مورد مدح قرار گرفت. به طوری که بحرالعلوم و مامقانی، نه تنها قاضی نعمان را مدح نموده اند، دعائم الاسلام وی را نیز معتبر دانسته اند.

**قرینه چهارم:** قاضی نعمان در اول کتاب خود به صحت روایات شهادت داده است (قاضی نعمان مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹) که البته تبیین آن در ضمن پاسخ به مناقشات خواهد آمد.

##### ۵. برخی مناقشات پیرامون قاضی نعمان و کتاب دعائم الاسلام

با صحیح دانستن روایات دعائم الاسلام، ممکن است با مناقشاتی به شرح ذیل مواجه شویم:

**مناقشه اول:** چگونه می توان احادیث دعائم الاسلام را حجت دانست، در حالی که احادیث وی در دعائم الاسلام از جهت ارسال در سند نمی توانند دارای ارزش استنادی باشند گرچه وی در اول کتاب خود نوشته است: «در این کتاب بسنده می کنیم بر نقل

احادیث ثابت و صحیحی که از امامان از اهل بیت رسول خدا(ص) به ما روایت شده است، در آن بخش که راویان در آن اختلاف کرده‌اند.» (همان)

وانگهی باید دانست حتی بر فرض پذیرش این سخن باز هم نمی‌توان احادیث وی را صحیح تلقی کرد؛ زیرا از اینکه احادیثی در نظر قاضی نعمان صحیح و حجت باشد و به همین دلیل وی آن را به طور قاطع به معصوم نسبت دهد، دلیل نمی‌شود که برای دیگران هم حجت باشد. چرا که ایشان ممکن است در صحیح دانستن یک روایت، به یک سری مبانی اکتفا کرده باشد که آن مبانی برای ما کافی به نظر نیاید. لذا چه بسا اگر ایشان سند حدیث را نقل می‌کردند، دیگر فقها و دانشمندان رجالی به علت ثقه ندانستن، یا شناخته نشدن برخی راویان، آن حدیث را ضعیف تلقی می‌کردند. بنابراین روایت مرسله دعائم‌الاسلام، چون مرسله است، همچون احادیث مرسله دیگر اعتباری ندارد و نقل قاضی نعمان مشکل را رفع نمی‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۴؛ حائری یزدی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۱۹۹؛ موسوی خویی، ۱۴۱۷، ص ۱۰۲).

از اینجاست که بنابر ادعای اراکی (۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۸۹)، بزرگانی همچون علامه مجلسی و صاحب حدائق‌الناضره با وجود اینکه قاضی نعمان را ممدوح و به گونه قابل توجهی ستوده‌اند، با این حال احادیث وی را در مرتبه حجت نشمرند، بلکه فقط در حد موید دانسته‌اند.

**جواب:** در پاسخ از مناقشه فوق باید گفت: عبارت قاضی نعمان در ابتدای مقدمه دعائم‌الاسلام (۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۹) متضمن چند نکته است:

**نکته اول:** بنابر تصریح صاحب دعائم، اسناد احادیث در این کتاب از باب تخفیف و ایجاز حذف شده‌اند. این مسئله موجب ارسال اسناد کتاب شده است. ولی این بدین معنی نیست که احادیث، نزد خود ایشان هم مرسل بوده بلکه سند احادیث نزد ایشان متصل و مسند بوده است.

**نکته دوم:** با توجه به اینکه قاضی نعمان از قدماست، معیار صحت روایت در نزد وی، وثوق به صدور روایت از معصوم(ع) است. در صورت وجود شک، با در نظر گرفتن انصراف واژه «صحیح» به وثوق به صدور روایات از معصوم(ع) در نزد قدما، می‌توان مراد از واژه «الصحیح» را معین در وثوق به صدور روایات از معصوم(ع)

دانست. چرا که معروف و مشهور از عبارت قدما آن است که آنها وثوق به صدور روایت از معصوم (ع) را به عنوان ملاک حجیت و صحت روایات می‌دانند. با توجه به اینکه این معروفیت و انصراف در اثر کثرت استعمال و انس لفظ با معنا است، انصراف در این هنگام می‌تواند معتبر بوده (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۲؛ جزائری، ۱۴۱۵، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۴؛ موسوی حائری، بی‌تا، ص ۲۴۰) و مبین مراد از واژه صحیح در عبارت قاضی نعمان باشد.

با حفظ این مطلب به کار بردن واژه «الثابت الصحیح» (احادیث ثابت و صحیح) در مقدمه دعائم‌الاسلام، مقتضی آن است که وی وثوق به صدور احادیث دعائم‌الاسلام از معصوم (ع) دارد و اگر هم احیانا معیار صحت روایت در نزد وی، وثاقت راوی باشد، بدون شک استعمال واژه «الثابت الصحیح» حاکی از آن است که وی این احادیث را از ثقات نقل کرده است. و یا اگر احادیثی را از روایات ضعیفی نقل کرده است، از جهت وجود قرائن و جهات دیگری است که موجب علم قاضی نعمان به صحت منقولاتشان است. مانند اینکه این روایات واسطه در نقل یک کتاب مسلمی باشند که نقل روایت در این صورت به جهت اعتماد به راوی نیست؛ بلکه از جهت اعتماد به کتاب است. یعنی ممکن است راوی ضعیفی همچون محمدبن سنان در سند وی باشد ولی بودن وی در سند روایت به جهت اعتماد قاضی نعمان به سهل نیست، بلکه ممکن است سهل راوی کتاب مسلمی بوده و به خاطر همین قاضی نعمان از وی روایت نقل کرده است.

**نکته سوم:** این احادیث در نزد صاحب دعائم‌الاسلام حجت است؛ زیرا چنین تعبیری در مقدمه بر ضمانت گوینده نسبت به صحت صدور آثار مندرج در کتابش از ائمه (ع) و مجزی بودن عمل به آنها از عصر قاضی نعمان تا هر زمانی دلالت دارد. توضیح بیشتر اینکه فقهای همچون شیخ صدوق در من‌لایحضره‌الفقیه دو نوع روایت مرسل دارد: نوع اول، مرسلاتی است که به نحو «رؤی» نقل می‌کند (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۱، صص ۱۱۴ و ۲۰۲ و ...)؛ این دسته از مرسلات از آنجایی که بیانگر آن است که خود وی نسبت به صدور این احادیث اطمینان چندانی ندارد، معتبر نمی‌باشند. نوع دوم، مرسلاتی است که شیخ صدوق به نحو جزم و یقین و با لفظ «قال» به معصوم (ع) اسناد می‌دهد (همان، صص ۵ و ...).

به عنوان مثال، می گوید: «قال رسول الله (ع)» با وجود فاصله‌ی زیادی که بین شیخ صدوق و رسول خدا (ص) یا دیگر معصومین (ع) هست، مسلم است که او نمی تواند حدیث را از معصومین (ع) شنیده باشد و بدون واسطه نقل کند. از این اسناد جزمی استفاده می شود که تمام وسائط نزد صدوق معتبر بوده اند؛ و گرنه با عدم ثبوت صدور حدیث از معصوم (ع)، اگر آن را به نحو جزم و یقین به معصوم (ع) نسبت دهد، با وثاقتش منافات دارد.

بعضی از بزرگان همچون آیت الله خویی (بی تا، ج ۱، ص ۹۳) و آیت الله شبیری زنجانی (۱۴۱۹، ج ۱۸، ص ۵۹۶۴)، مرسلات شیخ صدوق را معتبر ندانسته و برای نوع ارسال فرقی قائل نیستند. متنها برخی دیگر از بزرگان همچون سیدبن طاووس (۱۳۳۸، ص ۱۲۰)، مجلسی اول (۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۰۵) و میرزای نوری (۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۹۷) بین این دو نوع مرسل فرق گذاشته و نوع دوم از مرسلات را با توجه به اینکه کاشف از آن است که شیخ صدوق به صحت روایت و وثاقت راویانی که واسطه‌ی بین او و معصوم (ع) بوده اند تردید نداشته است، معتبر می دانند. از نوع ارسال قاضی نعمان، می توان گفت که خود وی نسبت به احادیث دعائم الاسلام، اعتماد داشته است.

اگر مجموع این سه نکته شهادت بر اعتبار احادیث کتاب دعائم الاسلام دانسته شود و از ضمیمه این سه نکته نتیجه گرفته شود که صاحب دعائم الاسلام در واقع شهادت بر صحت و اعتبار احادیث کتابش می دهد، ممکن است کسی از این شهادت‌ها و دیگر قرائنی که در اثبات صحت احادیث دعائم الاسلام بیان شد، اطمینان به صدور احادیث کتاب دعائم الاسلام از معصوم (ع) پیدا کند. چنانچه فقهای همچون محدث نوری (۱۴۱۷، ج ۱، صص ۱۶۰-۱۲۸)، علامه بحر العلوم (۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۷۵) و سید محمد اصفهانی (اراک، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۴۰۰) و ... چنین اطمینانی برای آنها حاصل شد. لذا از منظر این دسته از فقها گرچه احادیث دعائم الاسلام فاقد سند است، ولی جلالت صاحب آن و هم چنین جلالت این کتاب و احادیثی که در آن آمده، نوعی اطمینان به صحت احادیث این کتاب ایجاد می کند.

بر این اساس قاضی نعمان به عنوان فردی موثق و جلیل القدر با آن همه مقام شامخ علمی چنانچه از جمع آوری احادیث کتاب دعائم الاسلام پیداست، زمانی که به طور

قاطع و صریح روایت را به معصومین(ع) نسبت می‌دهد، می‌توان نتیجه گرفت که وی با توجه به یک سری از قرائن، وثوق به صدور روایت از معصوم(ع) دارد و گرنه با عدم وثوق به صدور روایت از معصوم(ع)، اگر آن روایت را به نحو جزم و یقین به معصوم نسبت دهد، با وثاقتش منافات دارد.

در نتیجه صرف ارسال به تنهایی نمی‌تواند موجب تضعیف احادیث دعائم‌الاسلام شود، چرا که همان‌طوری که گذشت، ملاک در حجیت خبر واحد وثاقت راوی نیست، بلکه با در نظر گرفتن بنای عقلا، اطمینان و وثوق به صدور آن روایت از امام است و وثاقت راوی تنها مقدمه برای اطمینان به صدور روایت از امام(ع) است و چه بسا اینکه با توجه به شواهد و نکات گفته شده، می‌توان اطمینان به صدور احادیث دعائم‌الاسلام از معصوم(ع) حاصل نمود.

**مناقشه دوم:** ممکن است گفته شود که احادیث دعائم‌الاسلام به نحو وجاده است؛ زیرا وی در الایضاح که از کتب دیگر وی به شمار می‌آید عباراتی همچون «فی ما رأیت فی الکتب» را به کار برده است که حاکی از وجاده‌ای بودن احادیث دعائم است (قاضی نعمان مغربی، بی‌تا، صص ۸۰ و ۸۳ و ۸۵ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۳ و ۱۱۱ و ۱۲۰ و ۱۲۹ و ۲۱۲). لذا وجاده بودن احادیث دعائم‌الاسلام چه بسا می‌تواند از جمله اسباب تضعیف احادیث دعائم‌الاسلام شمرده شود.

**جواب: اولاً:** با توجه به عبارات کتاب الایضاح قاضی نعمان، نمی‌توان احادیث دعائم‌الاسلام وی را وجاده‌ای تلقی نمود؛ به این معنا که ممکن است قاضی نعمان در دعائم‌الاسلام راهی غیر کتاب الایضاح را در نقل روایت پیش گرفته باشد؛ زیرا وی در دعائم‌الاسلام همان‌طوری که گذشت در مقدمه آن چنین گفت: «تقتصر فیہ علی الثابت الصحیح مما رویناه عن الأئمة من أهل بیت رسول الله ص من جملة ما اختلفت فیہ الرواة عنهم فی دعائم الإسلام».

به کار بردن واژه «الثابت الصحیح» (احادیث ثابت و صحیح) از آنجایی که چنین تعبیری در مقدمه بی‌تردید بر ضمانت گوینده نسبت به صحت صدور احادیث دعائم‌الاسلام از ائمه(ع) است، می‌تواند کاشف از آن باشد که وی احادیث را به نحو طرق معتبر همچون سماع و قرائت و اجازه از استاد تحمل کرده است نه به نحو وجاده که نوعی ضعف به شمار می‌آید.

**ثانیاً:** پذیرفتن سخن فوق مبنایی است؛ زیرا مشهور معتقدند نقل احادیث به استناد وجاده‌ای که عاری از اجازه است، در صورتی که نسبت به خط شیخ یقین باشد، جائز است (عاملی، ۱۴۰۱، ص ۱۴۴-۱۴۳؛ خاقانی، ۱۴۰۴، ص ۱۷۲؛ بحر العلوم، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۲۷۵). در مسئله حاضر نیز حتی اگر ما احادیث دعائم را وجاده‌ای فرض کنیم، عبارت قاضی «قتصر فیہ علی الثابت الصحیح...» در دعائم‌الاسلام حداقل می‌تواند مقتضی آن باشد که قاضی نعمان نسبت به خط شیخ و استاد خود یقین داشته است. بر این اساس نمی‌توان با وجاده‌ای لحاظ کردن احادیث دعائم‌الاسلام، از اعتبار آن کاست.

**مناقشه سوم:** قاضی نعمان در تعدادی از احکام مسلم شیعه به طوری که بعضی از آنها همچون حلیت نکاح متعه از ضروریات می‌باشد، مخالفت کرده است، لذا چگونه می‌توان وی را فردی موثق جلوه داد و احادیثش را معتبر دانست (کاظمی، بی‌تا، ص ۶۶)؟

از نظر نگارنده بهترین پاسخ به مناقشه مزبور آن است که مراد از صحت و حجیت روایات دعائم‌الاسلام، حجیت ذاتی آن روایات است؛ یعنی نیازی به بررسی سندی ندارد بلکه فی نفسه با توجه به شهادت قاضی نعمان و وثوق به صدور روایت از معصوم (ع) حجت است. لذا اگر بعضی از روایات دعائم‌الاسلام با بعض دیگر و یا با بعضی از روایات صحیح منابع حدیثی متعارض باشند و یا از نظر دلالت دچار اضطراب و مخالف با احکام فقهی ضروریه شمرده شوند، قطعاً با اعمال قواعد باب تعارض، تعادل و تراجیح و دیگر مبانی اصولی، بعضی از این روایات از حجیت فعلی ساقط است و این نمی‌تواند به مدعای ما که حجیت ذاتی روایات دعائم‌الاسلام است، آسیبی برساند چرا که ما در مقام اثبات حجیت ذاتی روایات دعائم‌الاسلام هستیم، در حالی که مقتضای نکته فوق آن است که به سبب معارضه و یا اضطراب دلالتی و ...، بعضی از روایات دعائم‌الاسلام حجیت فعلی ندارد.

بله در صورتی که این موارد در دعائم‌الاسلام بیش از حد معمول باشد، در این حالت، اعتبار ذاتی روایات دعائم‌الاسلام از بین می‌رود و باعث بی‌اعتمادی به روایات دعائم‌الاسلام می‌شود. ولی با توجه به اینکه این موارد کم و مختصر می‌باشد، نمی‌تواند

اعتبار ذاتی روایات دعائم‌الاسلام را از بین ببرد و باعث عدم اعتماد به روایات دعائم‌الاسلام شود.

به عبارت دیگر، شهادت قاضی نعمان به صحت روایات انحلالی است و به تعداد روایات کتاب دعائم‌الاسلام انحلال پیدا می‌کند، یعنی گویا قاضی نعمان روی تک تک روایات نظر کرده و فرموده است که آن روایت صحیح است. این شهادت تا زمانی معتبر است که علم به حجت نبودن روایت پیدا نکنیم. لذا در هر موردی علم به حجت نبودن آن روایت پیدا شود، شهادت قاضی فقط در آن مورد صحیح نیست و به تبع آن دست از آن روایت بر می‌داریم و این نمی‌تواند مانع از اعتبار شهادت‌های دیگر قاضی نعمان شود.

لذا با توجه به انحلالی بودن شهادت، این موارد نمی‌توانند مشکلی ایجاد کنند. همانطور زمانی که شیخ طوسی در رجال خود شهادت به ثقه بودن افرادی می‌دهد و یکی از این شهادت‌ها با سخن نجاشی معارضه می‌کند که در اثر این تعارض، تساقط کرده و دست از شهادت شیخ در آن مورد برداشته می‌شود. در این صورت این تعارض باعث نمی‌شود که به صورت کلی در تمامی موارد از شهادت شیخ دست برداشته شود، بلکه فقط در همان مورد تعارض، شهادت شیخ معتبر نیست.

لذا هیچ یک از مناقشات بر اعتبار کتاب دعائم‌الاسلام در مقام تحقیق صحیح به نظر نمی‌رسد، به طوری که حتی آیت‌الله اراکی پس از مطرح نمودن تعدادی از مناقشات بر این کتاب و نقد آنها و پس از بیان شواهد وثاقت قاضی نعمان و اعتبار کتاب دعائم‌الاسلام وی، در پایان سخنان خود می‌نویسد:

«با توجه به مطالب فوق، روشن می‌شود که نسبت این مذهب انحرافی به صاحب کتاب دعائم‌الاسلام که از علمای جلیل‌القدر شیعه است، افتزایی بزرگ است، چرا که کتاب وی بر طریق علمای امامیه تالیف شده و حتی می‌توان گفت یکی از بهترین کتبی است که به عنوان منبع مراجعه مسائل فقه امامیه با نظم و شگرد خاصی به صورت دقیق تالیف و تدوین شده است. چنانکه این سخن بر کسی که در عبارات دعائم‌الاسلام عمیق شود، پوشیده نیست». (اراکی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۳۹۸)

**نتیجه گیری**

در امامی بودن قاضی نعمان و وثاقت وی و اعتبار احادیث دعائم الاسلام، میان بزرگان و عالمان شیعی اختلاف نظر است. پس از فحص و جستجو، این نتیجه حاصل است:

**اولاً:** با در نظر گرفتن تعدادی از شواهد ارائه شده از محدث نوری همچون روایت قاضی نعمان از امام جواد(ع)، نیاوردن نامی از شخص اسماعیل یا فرزند وی محمد و مطابقت اکثر احادیث دعائم الاسلام با احادیث وارده در جعفریات، می توان قاضی نعمان را امامی دانست.

**ثانیاً:** با در نظر گرفتن شواهدی همچون اختصار دعائم الاسلام توسط کراجکی و حسن بودن آن توسط ابن شهر آشوب و مدح قاضی نعمان از ناحیه بزرگان تراجم نویس عامه چون ابن خلکان و امیرمختار مسیحی و بزرگان رجالی شیعه همچون علامه مجلسی و بحرالعلوم و مطابقت اکثریت احادیث دعائم الاسلام با روایات در کتب مشهور شیعه و تدوین دعائم الاسلام با نظم و شگرد خاص، گذشته از اثبات وثاقت قاضی نعمان، وثوق به صدور احادیث وی در این کتاب از معصوم(ع) حاصل می شود و به تبع آن ارسال احادیث وی با توجه به کلمات ایشان در مقدمه کتاب، با در نظر گرفتن وثوق به صدور روایت از معصوم(ع) به عنوان معیار حجیت خبر واحد، نمی تواند موجب سستی احادیث کتاب دعائم الاسلام شود.

**ثالثاً:** مراد از صحت و حجیت روایات دعائم الاسلام، حجیت ذاتی آن روایات است، لذا در صورتی که اگر بعضی از روایات دعائم الاسلام با بعضی از روایات صحیح منابع حدیثی متعارض باشند و یا از نظر دلالت دچار اضطراب و مخالف با احکام فقهی ضروریه شمرده شوند، قطعاً با اعمال قواعد باب تعارض، تعادل و ترجیح و دیگر مبانی اصولی، از حجیت فعلی ساقط است و این نمی تواند به صحت روایات دعائم الاسلام، آسیبی برساند.



### کتابنامه

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، *کفایة الأصول*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
- آراسته، امیرجوان، (۱۳۸۰ش)، «قاضی نعمان و مذهب او»، *مجله هفت آسمان*، ش ۹ و ۱۰.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن (۱۴۰۳ق)، *الذریعة*، بیروت: دارالاضواء.
- \_\_\_\_\_، (۱۹۱۷م)، *طبقات/علام‌الشیعه*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۴۱۳ق)، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد بن علی، (۱۳۸۰ق)، *معالم‌العلماء*، نجف: المطبعة.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، (۱۹۷۱م)، *لسان‌المیزان*، بیروت: مؤسسه‌الاعلمی.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، (۱۹۷۷م)، *وفیات‌الاعیان*، بیروت: دارالفکر.
- ابن طاووس، سید رضی الدین علی بن موسی (۱۳۶۸ق)، *فرج‌المهموم*، قم: دارالذخائر.
- اراکی، محمد علی، (۱۴۲۱ق)، *کتاب‌الصلوة*، قم: دفتر مؤلف.
- اردبیلی، احمد بن محمد، (بی تا)، *جامع‌الرواة*، بی جا: بی نا.
- افندی، میرزا عبدالله، (۱۴۱۰ق)، *تعلیقه‌امل‌امل*، قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۰۱ق)، *ریاض‌العلماء*، قم: چاپ قیام.
- امین، سید محسن، (۱۴۰۳ق)، *اعیان‌الشیعه*، بیروت: دارالتعارف.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ق)، *کتاب‌المکاسب*، قم: کنگره شیخ اعظم انصاری.
- بحرانی، حسین بن محمد، (بی تا)، *الأنوار‌اللوامع*، قم: مجمع‌البحوث‌العلمیة.
- بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵ق)، *الحلائق‌الناضرة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- بحر العلوم، سید مهدی، (۱۴۰۵ق)، *الفوائد‌الرجالیة*، تهران: مکتبه‌الصادق.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۲۳ق)، *مبلغ‌النظر فی حکم قاصد‌الأربعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۸۳ق)، *رجال‌البرقی*، تهران: دانشگاه تهران.

- بغدادی، اسماعیل (بی تا)، هدیه العارفین، بیروت: داراحیاء التراث.
- بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل، (۱۴۱۹ق)، الرسائل الفقہیة، قم: مؤسسه علامه وحید بهبهانی.
- بهبهانی، محمدعلی بن وحید، (۱۴۲۱ق)، مقام الفضل، قم: مؤسسه علامه وحید بهبهانی.
- تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی، (۱۴۱۸ق)، نقد الرجال، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
- جزائری، محمدجعفر، (۱۴۱۵ق)، منتهی الدراییة فی توضیح الکفایة، قم: دارالکتاب.
- حائری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۶ق)، منتهی المقال فی أحوال الرجال، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
- حائری یزدی، مرتضی بن عبدالکریم، (۱۴۲۶ق)، شرح العروة الوثقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، أمل‌الآمل، بی جا: بی نا.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
- حلّی، حسن بن یوسف (علامه)، (۱۳۸۱ق)، خلاصة الأقوال، نجف: منشورات المطبعة الحیدریة.
- \_\_\_\_\_، (علامه)، (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- تفرشی، سید مصطفی بن حسین حسینی، (۱۴۱۸ق)، نقد الرجال، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
- حسینی عاملی، سید جواد بن محمد، (۱۴۱۹ق)، مفتاح الكرامة، قم: جامعه مدرسین.
- حلّی، محمد بن حسن بن یوسف، (۱۳۸۷ق)، إیضاح الفوائد، قم: اسماعیلیان.
- خاقانی، علی، (۱۴۰۴)، الرجال، قم: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی.
- داعی حسنی، سید مرتضی بن قاسم، (بی تا)، تبصرة العوام، بی جا: بی نا.
- سبحانی، جعفر، (بی تا)، اصول الحدیث، قم: نشر اسلامی.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۲۵ش)، کلیات فی علم الرجال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۲۴ق)، المواهب فی تحریر أحكام المكاسب، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.

دعائم الاسلام از وراى ديدگاهها ۲۰۳

- شوشترى، قاضى نورالله، (۱۳۷۵ش)، مجالس المومنين، تهران: كتاب فروشى اسلاميه.
- طباطبايى، آقا حسين، (۱۴۱۶ق)، البدر الزاهر فى صلاة الجمعة والمسافر، قم: دفتر مؤلف.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۱۶ق)، تقرير بحث السيد البروجردى قم: دفتر انتشارات اسلامى.
- طوسى، محمد بن حسن بن على، (۱۳۹۰ق)، الاستبصار، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۰۷ق)، تهذيب الأحكام، ج ۴، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۲۷ق)، رجال الطوسى، ج ۳، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
- \_\_\_\_\_، (بى تا)، الفهرست، نجف: المكتبة الرضوية.
- عاملى، حسين بن عبدالصمد، (۱۴۰۱)، وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، قم: مجمع الذخائر الاسلاميه.
- عاملى، زين الدين بن على، (شهيد ثانى)، (۱۴۱۳ق)، الرعايه فى علم الدرليه، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى.
- قاضى نعمان مغربى، ابوحنيفه نعمان بن محمد، (بى تا)، الايضاح، بى جا: بى نا.
- \_\_\_\_\_، (بى تا)، الارجوزة المختارة، بى جا: بى نا.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۱۴ق)، شرح الاخبار فى فضائل ائمة الاطهار، بيروت: دارالتقليين.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۵ق)، دعائم الإسلام، قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- كلانترى، على اكبر، (۱۳۷۷ش)، «ارزش و جایگاه كتاب دعائم الاسلام در فقه شيعه»، مجله فقه، ش ۱۶ و ۱۵.
- كلينى، محمد بن يعقوب، (۱۴۰۷ق)، الكافى، تهران: دارالكتب الإسلامية.
- مامقانى، محمد حسن بن عبدالله، (۱۳۵۲ق)، تنقيح المقال، نجف: مطبعة المرتضى.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۱۶ق)، غاية الآمال فى شرح كتاب المكاسب، قم: مجمع الذخائر الإسلامية.
- مجلسى اول، محمد تقى (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين، قم: مؤسسه كوشانبور.
- \_\_\_\_\_، (۱۴۱۴ق)، لواعص صاحبقرانى، قم: مؤسسه اسماعيليان.
- مجلسى دوم، محمد باقر بن محمد تقى، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بيروت: مؤسسه الطبع و النشر.

۲۰۴ دوفصلنامه علمی پژوهشی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال دهم، شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، پیاپی ۲۰

- \_\_\_\_\_، (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول*، تهران: دارالکتب الإسلامية.
- محمدی ری شهری، محمد و رضا برنجکار، (۱۴۳۱)، *موسوعه حدیث الثقلین*، قم، مرکز الأبحاث العقائدیة.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، (۱۴۱۳ق)، *الإختصاص*، قم: المؤتمر العالمی للفتیة الشیخ المفید.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۶ق)، *أنوار الفقاهة- کتاب التجارة*، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (ع).
- متجرب الدین، علی بن عبیدالله، (۱۳۶۶ش)، *الفهرست*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- موسوی بجنوردی، سیدحسن بن آقابزرگ، (۱۴۱۹ق)، *القواعد الفقهیة*، قم: نشر الهادی.
- موسوی حائری، مصطفی محسن، (بی تا)، *نهاية الوصول الى كفاية الأصول*، نجف: مطبعة الآداب.
- موسوی خمینی، سید روح الله، (بی تا)، *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۶ق)، *کتاب الطهارة*، قم: چاپخانه حکمت.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۷ق)، *أحكام الرضاع*، بی جا: المنیر للطباعة والنشر.
- \_\_\_\_\_، (بی تا)، *معجم رجال الحدیث*، بی جا: بی نا.
- نجاشی، ابوالحسن احمدبن علی، (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نمازی، فتح الله بن محمدجواد، (۱۴۱۰ق)، *إفاضة التقدير*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نوری، میرزا حسین، (۱۴۱۷ق)، *خاتمة المستدرک*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).